

وَمِنْ تَوَكُّعٍ عَلَى اللَّهِ فَرِحُوا

الحمد لله والمنة لله حميد الكتاب بدارنة تساب نور اهدون في الخيول سيرا الاين المانعون اعني

ابو نصر شاه ولی الله محمد شاد و دیوبندی رحمہ اللہ علیہ باجماع علماء دیوبند و دیوبندی محمد عبد الاعلیٰ صاحب دیوبند

دستخطی واقع علی طالع کبریا



بسم الله الرحمن الرحيم

بعد سپاس خدای تبارک و تعالی که شایسته درامی عطا بخشنده غلغله‌ی مهدی و درود و سلام بر محمد مصطفی
 صلی الله علیه و سلم آن پیغامبر عالی مقام که معجوت شدند تا باشند تا وی راه ظاهر و انکس که راه راست جوید و اولی
 با هر چه که که از حد فرمان گذرد و برآل و اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنان که زنده ساختند و سنت را
 تا قیام قیامت میگویند و فقیر ولی الله بن عبد الرحیم دهلوی کان الله فی آخره و الاولی که بعضی اعتراف اجتناب
 و اجتناب اولی الالباب و فقه الله لما یحب و یرضی و جعل ما لهم الی الدرجات لی اذین فقیر ترجمه کتاب نور
 العیون فی تلخیص مسیر الامین المأمون که فراهم آورده علامه زمان شیخ الفتح محمد بن محمد الشیرازی النانی
 ست قدس الله سره العزیز در خواستند از اجابت استول ایشان چاره ندید و بعضی موضع بسبب ضعف
 روانی که مصنف اختیار کرده یا مثل آن از اسباب زیادت نقص و تبدیل ترف کرد و قبل الله ذلک
 منی و منه و جعله خالصاً لوجهه الاکرم انه قریب مجیب روف رحیم و سمیت لیسر و المخرن فی ترجمه تور الیون +
 پیغامبر را محمد صلی الله علیه و سلم بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن
 مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر
 بن نزار بن مدر بن عدنان این قدر متفق علیه است و ابعد عدنان تا حضرت آدم علیه السلام اختلاف بسیار است

این کتاب در کتابخانه
 جامع المصطفی
 در شهر مدینه
 در کتابخانه
 جامع المصطفی
 در شهر مدینه
 در کتابخانه
 جامع المصطفی
 در شهر مدینه

و مادر آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمنه است بنت وهب بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب بن مرة و ولادت
آنحضرت صلی الله علیه و سلم روز دوشنبه تحقق شد از شهر ربیع الاول از سالی که واقعه فیل در آن بود بعضی گفته
بتاریخ دوم و بعضی گفته اند بتاریخ سوم و بعضی گفته اند بتاریخ دوازدهم و غیر این اقوال نیز گفته اند با جملة
شب ولادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حرکت آمد کوشک کسری تا آنکه شنیده شد آواز وی و افتاد از آنجا
چهارده کنگه و ببر آتش فایز و نموده بود پیش از آن هزار سال و خشک شد چشمه سباده و شیر داد آنحضرت
را صلی الله علیه و سلم حلیمه بنت ابی ذؤیب و نزد یک حلیمه شکافتند سینه آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و
پیر کردند از بدانش و ایمان بعد از آن که بیرون آوردند نصیب شیطان را از آنجا و قیز شیر داد آنحضرت را
صلی الله علیه و سلم ثویبه کینزک ابی لهب آورد که داشت آنحضرت را صلی الله علیه و سلم ام مین حبشیه که مادر
برکه است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم ام مین را میراث یافته بودند از پدر خود عبدالمطلب چون کلان
شدند آن را آزاد ساختند و در نکاح زید بن حارثه دادند و وفات یافت عبد الله و آن حضرت صلی الله
علیه و سلم حال آنکه آن حضرت صلی الله علیه و سلم در شکم والده خود بودند و بعضی گفته اند که طفل دو ماهه بودند
و بعضی گفته اند طفل هفت ماهه و بعضی گفته اند طفل هشت ماهه و وفات یافت والده آنحضرت صلی الله علیه و سلم
حال آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم طفل چهار ساله بودند و بعضی گفته اند طفل شش ساله و متکفل پرورش آن
حضرت صلی الله علیه و سلم شد عبد آنحضرت عبدالمطلب چون عمر شریف بهشت سال و دو ماه و ده روز رسید
عبدالمطلب وفات یافت پس متکفل پرورش آنحضرت صلی الله علیه و سلم شد ابوطالب چون عمر آنحضرت صلی الله
علیه و سلم به دوازده سال و دو ماه و ده روز رسید بیرون آمدند همراه عم خود ابوطالب بجانب شام پس چون
بشهر بصری رسیدند آنحضرت را صلی الله علیه و سلم بحیرار هب دید و شناخت بعلاتی که میرا نیت پس پیش آن
حضرت صلی الله علیه و سلم آمد و دست آنحضرت صلی الله علیه و سلم گرفت و گفت این رسول رب العالمین است
خواهد فرستاد این را خداوند تعالی تارحت باشد جهانیا را هر آنکند و قتی که شما آیدید به ما بهیچ سنگی و نه درختی
مگر که بجهه افتاد و سنگ و درخت سجده نمی کنند مگر پیغمبر را و هر آنکند صفت وی می یابم در کتابهای خود گفت
ابوطالب را اگر ایشان را بجانب شام هر ی البتة خواهند گشت یهود پس ابوطالب آنحضرت را صلی الله علیه و سلم
بمکه باز فرستاد و بعد از آن که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بار دوم بطرف شام بیرون آمدند با سیره غلام غنیمت و در
تجارتی که برای خدمت بود پیش از آن که در عقد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آید پس چون داخل شدند و شام فرو دادند

آنحضرت صلی الله علیه و سلم زیر سایه درختی نزدیک صومعه راهی پس گفت آن راهب که فرو نیامده است به این
 درخت بچو گاه مگر بیایم و می گفت میسر که چون نیم روز میشد و گرمی به نهایت میرسید و دوشسته فرو می آمده و آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم سایه می کردند چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم اذان سفر رجوع کردند در نکاح آوردند و عقیقه
 بهشت نمودند و دوران حال عمر شریف بهشت و پنج سال و دو ماه و ده روز بود و غیر این نیز روایت کرده اند و
 چون عمر شریف به سی و پنج سال رسیده حاضر شدند عمارت کعبه را و نهادند حجر اسود را بر بست شریف خود و چون
 عمر شریف چهل سال و یک روز رسید خدا تعالی آنحضرت را صلی الله علیه و سلم فرستاد به نبوت و اذان و بشارت و آنکه
 پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم جبرئیل علیه السلام در غار حرا پس گفت اقرأ یعنی بخوان فرمود من خواننده یتیم
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند پس تنگ گرفت مرا جبرئیل تا آنکه به نهایت رسید شققت من بعد اذان مرا بگذاشت
 پس گفت اقرأ یعنی بخوان باز گفت خواننده میسم باز مرا تنگ در بر گرفت و در ثوبت سوم گفت اقرأ باسم ربک
 الذی خلق تا قوله تعالی انا لم یعلم و ابتدا نبوت بود در بعض اقوال روز و شششنبه هجتم ماه ربیع الاول بعد
 اذان بیابانک بلند انهار کردند حکم خدا تعالی را رسانیدند پیغام او را و در نیکو خواهی قوم در بیخنداشتند
 اهل مکه از فرط بیداشتی باید از خواب بیدار شدند و محاصره کردند آن حضرت را صلی الله علیه و سلم در شعب پس آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم اقامت کردند در اینجا و محاصره مدتی کم از سه سال و اهل بیت نیز در محاصره ماندند بعد ازان
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیرون آمدند از محاصره و دوران وقت عمر شریف چهل و نه سال بود بعد ازان
 بهشت ماه و یک روز وفات یافت ابو طالب و وفات یافت خدیجه بعد از ایطالب بسره روز چون عمر
 شریف به پنجاه سال و نه ماه رسید در خدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم جن نصیبین آمدند و سلام آوردند
 و چون عمر شریف به پنجاه و یک سال و نه ماه رسید خدا تعالی آن حضرت را بمعراج مخصوص گردانید نخست
 از مابین زمزم و مقام ابراهیم برداشته بسوی بیت المقدس بردند بعد ازان حراقی حاضر کردند پس آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم بر آن سوار شدند بعد ازان برداشته شدند آن حضرت صلی الله علیه و سلم بسوی آسمان
 و فرض گردانیده شدند تا به جگانه و چون عمر شریف به پنجاه و سه سال رسید هجرت کردند از مکه بسوی
 مدینه روز و دوشنبه هجتم ربیع الاول و داخل شدند در مدینه روز و دوشنبه و آنجا اقامت نمودند و ده
 سال تمام بعد ازان هجرتی شدند بهم در آنجا و در تاریخهای مذکوره علماء را اقوال مختلفه هست که در کتب مطبوعه
 توان یافت و بود در وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم درین بیت است و پنج بقول بیست و هفت کارزار

صلی الله علیه و سلم
 بیابانک
 بیابانک
 بیابانک
 بیابانک

کردند از آنجمله در هفت غزوه بدر و احد و خندق و بنی قریظه و بنی المصطلق و خیبر و طایف و بلعول و وادی
القری و غابیه و بنی نضیه نیز کارزار واقع شده بود و بودند بعوث آنحضرت صلی الله علیه و سلم قریب بیستجاه و
بعث عبارت از آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم لشکری بجای فرستند و خود در آن لشکر نباشند و
حج گزارند آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از آن که حج فرض شد یکبار قبل از آن دو بار حج گزارده بودند
و تیردن آمدند از غابیه خود در حجه الوداع در روز شنبه بعد از آن که شانه کردند و روغن و خوشبو در بدن
مالیدند پس فرو آمدند بزم الحلیفه و آنجا شب گذرانیدند و فرمودند اشب بن آئینه آمد از جانب پروردگار
من و گفت نماز کن درین وادی مبارک و بگو عمره فی حجه حاصل میخورد این کلمه آنست که نیست حج و عمره هر دو
کن و این را در فقره قرآن گویند پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم احرام هر دو بستند و داخل شدند در کعبه معظمه
روز یکشنبه وقت صبح از جانب کعبه طواف کردند برای قدم پس پویه پویه رفتند درین طواف سه بار و آهنگی
رفتند چهار بار بعد از آن بیرون آمدند بسوی صفا و سواره میرویدند در وسط وادی بعد از آن امر کردند کسانی را
که پدیی همراه خود نیاورده بودند با آنکه فسخ کنند نیت حج را و عمره تمام کنند و فرو آمدند بپایان بالا از آنجا پس
چون روز ثرویه رسید و آن تاریخ هشتم است از ماه ذیحجه توبه شدند بسوی منی پس آنجا نماز ظهر و عصر و مغرب
و عشاء خواندند و شب آنجا ماندند و نماز صبح نیز گزاردند و چون آفتاب طلوع کرد روان شدند بسوی عرفه
و پیش از رسیدن آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعرفه خیمه برای آن حضرت صلی الله علیه و سلم در وادی بخیره
که طرف وادی عرفات است زده بودند پس در آن خیمه فرو آمدند تا وقتیکه آفتاب از وسط آسمان زایل
شد آنجا خطبه فرمودند و نماز ظهر و عصر با جماعه جمع کردند بیک افغان و دو واقامت بعد از آن روان شدند
بسوی موقف که وسط وادی عرفات است و آنجا پیوسته دعا و تهلیل میگفتند تا آنکه غروب شد آفتاب بعد
از آن روان شدند بسوی مزدلفه بعد از غروب و آنجا شب گذرانیدند و نماز صبح گزاردند بعد از آن و توقف
کردند در مشعر الحرام تا آنکه روشن شد و وقت بعد از آن روان شدند پیش از طلوع آفتاب بسوی منی پس
انداختند در حجه العقبه هفت سنگ بزره و در هر یکی از ایام تشریق می انداختند پیاپی هر سه جمره را هفت
هفت سنگ بزره ابتدا میکردند بآن جمره که متصل خیف است و خیف زمین نشیب را گویند و مراد این جا
جائی است که مسجد منی در آن واقع است بعد از آن بجمره میانه بعد از آن بجمره عقبه و دراز میکردند و عازان میکردند
جمره اولی و ثانیه و آن حضرت صلی الله علیه و سلم غصه کردند در اول روز و ایام منی روان شدند بسوی کعبه

حج گزارند
بیستجاه
بعث عبارت
لشکر نباشند
حج گزارند
تیردن آمدند
اشب بن آئینه
فسخ کنند
توبه شدند
موقف که
مزدلفه
مشعر الحرام
سنگ بزره
تشریق می
توبه کردند
کعبه

و طواف کرد و بعد از آن سقاخانه آمدند و آنجا ایستادند که آب نهر در آن جمع میکنند پس ادا بخا
 آب خواستند و شاقول فرمودند بعد از آن بجای رجوع کردند چون سوم روز شد از ایام تشریع کوچه کردند و
 بجهت فروع آمدند و از آنجا اهر کردند و عاقله ضعیف الدین را که از تنعیم احرام بسته عمره تمام کند و بعد از آن
 اهر فرمودند و لشکر را بکوچه کردن و طواف و اداع کردند و متوجه شدند بوی مدینه اما عمرهای آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم پس چهار بود و نهم در ماه ذی قعدة و بود و نهم آنحضرت میانه قد سفید رنگ آینه خسته
 بسرخ در میان هر دو شانه آنحضرت صلی الله علیه و سلم قدری بعد بود و می آنحضرت صلی الله علیه و سلم میر سید
 بن زید گوش و بجهت پیری نرسیده بودند و در سر و پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیست و هوی سفید بودند
 پر روشن می و در خند روی آنحضرت صلی الله علیه و سلم مانند ماه شب چهارم و نیم نیکان و معتدل بدن بودند
 اگر خاموش میشدند ظاهر میشد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بهایت و بزرگی و اگر سخن میگفتند ظاهر می شد بر آن حضرت
 صلعم لطف و نازکی اگر کسی از دور میدید جمال و نازکی او را که میکرد و اگر از نزدیک میدید ملاحت و شیرینی
 می نمید کشیرین گفتار بود و نهم آنحضرت صلی الله علیه و سلم و کشاده پیشانی دراز و باریک ابرو غیر پیوسته بلند بینی نرم خیار
 کشاده دامن روشن و کشاده دندان میان دو شانه آنحضرت صلی الله علیه و سلم خاتم نبوت بود می گفت
 صفت کنند آن حضرت صلعم که ندیده ام پیش از آن حضرت و نهم بعد آنحضرت صلعم مثل آن حضرت و
 آن حضرت صلعم فرمودند نام من محمد است و احمد و حاجی که سبب من نابودی کند خدای تعالی کفر او را حاشا
 که پیش از همه خوشنودا هم شد و عاقب که بعد از پیچ بنی نخواهد شد و در روایت دیگر مقفی و بنی التوبه و بنی الحزم
 و بنی الحکم نیز آمده و خداوند تعالی آن حضرت را سعی ساخت به تغییر و تزیین و رونق و رحمت للعالمین و محمد و
 احمد و طه و تیس و مرسل و در توحید و آیه سبحان الذی امری بعبده لیل و عبس الدور آیه و الله لما قام
 عبس الدور عبده و منذر در آیه انما انت منذر و همای و یکنیز علمای ذکر کرده اند و این اسما هم
 بیان صفات آن حضرت صلعم و سوال کرده شد عاقله ضعیف الدین از خلق آن حضرت صلی الله
 علیه و سلم گفت بود خلق آن حضرت صلی الله علیه و سلم قرآن مجید بخشتم می آمدند و در فنی غضب قرآن و خوشنود
 می شدند بر حسب خوشنودی قس آن و بخشتم نمی آمدند براسه نفس خود و انتقام نمی کشیدند برای نفس خود
 میکن و قس که ضائع کرده می شد حق از حقوق خدا و انتقام نمی کشیدند محض براسه خدا چون
 بخشتم می آمدند و یکس تا بخشتم آن حضرت صلی الله علیه و سلم نمیداشت و بود و نهم آنحضرت شجاع ترین مردم

این طایفه از آن حضرت صلی الله علیه و سلم

و منجی ترین و کریم ترین ایشان هرگز نه بود که سوال کرده شوند چیزی پس گویند نمیدرهم و شب نمی ماند در خانه آن حضرت دیناری و نه درمی و اگر باقی می ماند چیزی و نمی یافتند کسی را که بگیرد و بناگاه شب می شد هرگز بخانه خویش نمی آمدند تا آنکه بری الذمه شوند از آن چیز و در میان آنرا بختان و هرگز نمی گرفتند از آنچه الله تعالی عطا کرده بود و بعضی مال بیت المال مگر قوت یکساله اهل خود از آن تر جسته که بدست می آمد مثل خرما و جو بعد از آن ایشان میگردید دیگران را از قوت اهل خود تا آنکه احیاناً محتاج می شدند بقوت پیش از گذشتن سال و آن حضرت بودند راست گوترین مردم در سخن گفتن و وفا کننده ترین ایشان و درم ترین ایشان و فاضل ترین ایشان در صحبت و حلیم ترین مردم و با حیا تر از دختر تا که خدا که در پرده خود باشد و فردا از آنکه نظر بر زمین بود و نظر آنحضرت صلی الله علیه و آله بر زمین زیاد تر از نظر آن حضرت بسوی آسمان بیشتر نگریستن آنحضرت صلی الله علیه و آله چشم بود و بودند بسیار ترین مردم باعتبار تواضع قبول میفرمودند دعوت کسی که دعوتی باشد یا فقیر آزاد باشد یا بنده و مشفق ترین مردم بر خلق و در کج میساختند آوند را برای گریه پس بر نمیداشتند آن را تا وقتی که سیراب شود آن گریه از غایت شفقت و بودند عقیف ترین مردم یعنی شهنشاهان و لذات نفس نفیس غالب نبودند و بسیار ترین مردم در گرامی داشتن یاران خود و از نمیکردند پانچ مبارک خود را در میان ایشان و جای را فراخ میساختند چون بسبب از دحام تنگ میشد و از انوی آنحضرت صلی الله علیه و آله بیشتر می شدند از انوی هفتین خود هر که آنحضرت را بناگاه دید بهیبت خوردی و هر که صحبت داشتی نهایت محبت بهم رسانیدی آنحضرت را معلّم رفیقان بودند که پیوسته گرداگرد آنحضرت صلی الله علیه و آله بودند اگر آنحضرت صلی الله علیه و آله چیزی میفرمودند ایشان خاموش میشدند و تا سخن آنحضرت صلی الله علیه و آله نشنودند و اگر چیزی میفرمودند شتاب کردند بسوی فرمان آنحضرت صلی الله علیه و آله ابتدا بسلام می کردند تا با هر که ملاقات می نمودند و ترنم و نغمه میگردید برای ملاقات یاران خود یعنی بلباس و شانه مثل آن خمسه میگردیدند از صحاب و سوال میکردند از احوال ایشان پس اگر کسی بیمار بودی عیادت می میکردند و اگر در سفر رفته بودی برای او دعا میکردند و اگر مرده بودی در حق وی انالله و انا الیه راجعون میگفتند و از پس او دعا میفرستادند و اگر از کسی معلوم میکردند که آزرده شده است بسوی او میفرستادند آنکه داخل شود و مردی در خانه وی و برون می آمدند بسوی باغهای یاران خود و میخوردند ضیافت ایشان را و احوالیت میکردند دل اشرف قوم را و گرامی میداشتند اهل فضل را و درین نمیداشتند تازان روی از هیچکس و قبول میکردند

عذر فرموده توانا و ناتوان نزدیک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در سخن راست گفتن یکسان بودی و نمیکند
 هیچکس را که پس پشت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم راه رود میفرمودند بگذارید پشت مرا برای فرشتگان و نمیکند پشتند هیچکس را
 که پیاده رود و همراه آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و تکیه سواره میفرمودند تا آنکه در این سوار کنند پس اگر وی از سوار شدن امتناع
 کردی میفرمودند از من پیشتر و تا مقام مطلوب خود خدمت میکردند کسی را که خادم آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بودی و
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم غلامان و کتیزگان بودند و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بران جماعه بلندی و تمیز نیکو و نود و خورنی
 و پوشیدنی آنکس گفت رضی اللہ عنہ کہ خدمت کردم آنحضرت را قریب ده سال پس قسم بخدا که صحبت نزد ایشتم
 با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در حضور و در سفر مگر خدمت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بسیار بود از خدمت من آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 را و هیچگاه نگفتم مرا آن و آن کلمه تنگدلی و ناخوشی است و نه فرمودند چیزی را که کردم چه کردی و نه چیزیست
 را که نکردم چه کردی و بودند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در سفری پس امر کردند بدست ساقان گوسفندی
 پس شخصی گفت ذبح این بز من دیگرے گفت پوست کنند این بز من دیگرے گفت بختن این بز من
 من آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند هم آوردن هم بز من آن جماعه عرض کردند که بجای آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ما
 این کار را کفایت کنیم فرمودند میدانم که شما بجای من کفایت توانید کرد ولیکن من نمی پسندم آنکه تمیز کنم
 و بلندی جویم بر شما هر آینه حق تعالی مکر و میدارد از بنده خود این خصالت را که تمیز باشد از میان یاران
 خود بعد از ان ایستادند و جمع کردند همه را و بودند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در سفری پس فردا آمدند از اشراف سوی نماز اعد
 ازان رجوع کردند بسوی شتر پس بعض اصحاب آنحضرت عرض کردند یا رسول اللہ کجا میرید و فرمودند میخواهم
 که بنده کنم پای شتر خود را عرض کردند که ما بنده کنیم پای او را فرمودند بناید که کسی از شما ند و طلبد از مردان اگر چه
 در یک پاره از سواک باشد و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نمی نشستند و نمی برخاستند مگر با ذکر اللہ تعالی و چون میرسد بنده
 می نشستند بجای که منتی بندند مجلس یعنی اول که مجلس سیدند بها بنجامی نشستند و قصد صد مجلس میکردند و همین
 خصالت امر میکردند مسلمین را هر یکی را از سهندیشان خود نصیب وی میدادند یعنی بحسب حال هر کسی اکر ام و توبه
 میدادند میداشتند نمیدادند سهندیشان آنحضرت را که کسی گرامی ترست از وی نزدیک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم یعنی بویست
 با هر یکی ایشانست میکردند که هر کس میدادست که دی گرامی ترست و اگر کس با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نشست آنحضرت صلی
 بر منجا استند از ان مجلس تا آنکه آن شخص بر خیزد مگر آنکه ضرورتی پیش آید پس طلب افونی کردند از وی در و بر و
 کسی نمی گفتند آنچه دی ناخوش دارد و مقابلہ نمی کردند بدخوئے و بے ادبی کسی را مانند آن بلکه عفو میکردند

و در میگذاشتند و عیادت بیمار را میکردند و فقیران را دوست میداشتند و با ایشان مهربانی میکردند
 و بر جثه ایشان حاضر میشدند و حقیرانی داشتند بیچ فقیر را بسبب فقر او و هیبت نمی خوردند از هیچ
 پادشاه بسبب پادشاهی او و بزرگ میداشتند نعمت الهی را اگر چه اندک باشد و بنکوهش یاد نمی کردند
 از آن نعمت بیچ شخصیت را هرگز عیب نمیکردند بیچ طعام را اگر رغبت آن طعام داشتند تناول میکردند و الا
 ترک نمودند و خبر داری احوال همسایه میکردند و مهمان را اگر اقامت میداشتند و بودند آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 زیاده تر از همه مردم در تبسم و بهترین ایشان در تازه روی بیچ وقت بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم میگذاشتند
 در غیر عمل برای خدا یا تعالی یا اشتغال ب حاجت ضروری و اختیار داده نشدند در میان دو چیز مگر نخستین
 کردند آسان ترین آنها الا آنکه در وسیع قطع رحم باشد و اگر قطع رحم بود از وی دورترین مردم بودند و
 یعنی با بلوغ و جوه از وی احترام میکردند و نمیدادند و نمیدادند پاپوش خود را و پیوند میکردند جامه خود را و عوار میشدند
 بر اسب و استر و در از گوش و روی و میساختند پس پشت خود غلام و غنیمت آن را و مسج میکردند و روی
 اسب خود را گوشه آستین خود یا به گوشه چادر خود و آنحضرت دوست می داشتند فال را و ناپسند میکردند
 طره را و فال عبارت از آن است که کسی چون بکار می توجه شود و کلمه نیک بگوش و سعی مثل پارسند
 و یا سالم باستماع آن خوش وقت شود و طره عبارت از شگون بدست که از گذشتن حیوانات بجانب
 راست و چپ یا آواز کردن زارغ و مانند آن گیرند و چون حاصل میشد چیزی که آنرا دوست میداشتند
 میفرمودند الحمد لله رب العالمین و چون حاصل میشد چیزی که آنرا ناپسند میکردند میفرمودند الحمد لله
 علی کل حال و چون بعد از فراغ از طعام از حضور آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم طعام برداشته میشد میفرمودند
 الحمد لله الذی اطعمنا و سقانا و اروانا و جعلنا مسلمین و بیشتر نشستن آنحضرت صلی الله علیه و سلم رو بقبله بودی
 بسیار میکردند و ذکر و می گفتند سخن بیهوده و در از میگرداند تا را و کوتاهی ساختند خطبه را و طلب
 مغفرت می کردند از خدا و تعالی در یک مجلس صد مرتبه و شنیده می شد سینه مبارک را در حال نماز
 آوازی مثل آواز جوش و یک پس بسبب بکا و آنحضرت صلعم روزه میداشتند روز و شب و روز و شب و روز و شب
 و سه روز از هر ماه و روز عاشورا و کم بود که روز جمعه بے روزه باشند و در هیچ ماهی بیرون رمضان
 چندان روزه نمیداشتند که در شعبان و یکی از خواص آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن بود که در خواب میفتادند
 چشمان آن حضرت صلی الله علیه و سلم و نمی خفتند و آنحضرت صلعم بسبب انتظار وحی و متوجه شدن

اینها از حدیث
 خاصه خاصه
 است و در حدیث
 دیگر آمده است

بجانب قدس چون آنحضرت می خفتند شنیده میشد دم آنحضرت صلیم و غطیط از آنحضرت ظاهر میشد و آنحضرت
 میفرمود که بعضی خفتگان شنیده میشود و چون میبیدند در خواب میگری که پسندیدمیکردند می گفتند هو الله
 لا شریک له و چون محل خفتن آرام میگرفتند میگفتند ربی عذابک یوم تبعث عبادک و چون بیدار میشدند
 می گفتند الحمد لله الذی احیانا بعد اما متنا و الیه النشور فیمجوز و نصدقه و تناول میگردند هدیه را و صدقه
 آنست که برای طلب ثواب بفقیران و یتیم و یتیم و صیت این شخص منظور نباشد و هدیه آنست که برای اگر ارام
 این شخص باشد و اگر کسی هدیه بخیریت آنحضرت صلی الله علیه و سلم میفرستاد آن حضرت صلی الله علیه و سلم تمام آن
 آن مثل آن یا بهتر از آن بآن شخص عنایت میکرد و نذر تکلیف نمی کرد و در خوردنی و در وقت فاقه و شدت
 جوع سنگ می بستند بر شکم خود تا بی طاقت نشوند و استیلا آن حضرت را صلیم کلید خود آنهاست زین عطا کرده
 بود پس آن را قبول نمی کردند و آخرت را اختیار نمودند و آنحضرت خورده اندکان با سر که و قسم و نذر یک
 نان خویش است سر که و خورده اند گوشت ماکیان و جاری و آن طائری است حرف و دوست میداشتند
 که در او گوشت دست بزرگ و فرمودند بخورید زیت و در بدن نالید و او را هر آنکه که وی درخت مبارک است
 و آنحضرت صلی الله علیه و سلم میخوردند لب انگشت و لب و فراغ می پسندیدند آن انگشتان را و آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم خورده اند آن جور با خرمای خشک و خرما و خرما را با خرمای تر و خرما
 را با سرکه و خبث میداشتند با شیرینی و شکر و آب نشسته میخوردند و در میان آب نوشیدن سه بار و نذر آن
 دهن جدا کرده دم میگرفتند و چون میخواستند که آب باقی مانده را با صواب عنایت کنند از جانب است خود
 شروع میکردند یکبار شیره آشامیدند آنگاه فرمودند هر که چیزی را که کولات خور و باید که بگوید اللهم ارزقنا خیرا
 منه و هر که شیره آشامد باید که بعد از آن بگوید اللهم بارک لنا فیهِ و زونا منه و فرمودند نیست چیزی که کفایت
 کند بجای خور و نی نوشیدنی هر دو غیر شیر و آن حضرت صلی الله علیه و سلم می پوشیدند جامه پشمین و
 در پامیکردند نعل و خسته و پیوند کرده و تکلف نمی کردند در پوشیدن و بهترین جامه نازیک آنحضرت
 صلیم قمیص بود و چون جامه نومی پوشیدند می گفتند اللهم کما اجمع کما البسته و اسالک خیره و خیر
 ما صنع له و خوش می شدند از جامه نای سبز و احیاناً یک چادری پوشیدند که جسد آن بر آن حضرت نبود
 می بستند دو گوشه او را میان دو شانه خود و نماز گزار و نذر آن یک چادر باین کیفیت و آن حضرت
 دستار می بستند و می گذاشتند یک طرف آنرا در میان دو شانه خود یعنی شانه می پوشیدند روز جمعه چادر

سرخ بعضی گفته اند آن چادر خطوط و خطوط سرخ و بی پوشیدند انگشتری از سیم که نقش آن محمد رسول الله
 بود و در خضر دست راست و گاهی در خضر دست چپ و خضر نام خردترین انگشتان است و دوست پیدا
 خوشبو را و ناخوش بپوشند از بوی بدوی فرمودند هر آینه الله تعالی نهد است لذت من زنمان
 و خوشبو و گردانیده است سردی چشم من در غار و از اجناس خوشبو استعمال میکردند غالبه و آن
 خوشبوئی است مرکب نیل و مشک را تنها و بخوری گرفتند از خود و کافور و سمر میگردید باغ و آن
 قسم اعلی است از اقسام سمره و گاهی سمره میکشیدند سه بار در چشم راست و دو بار در چشم چپ و گاهی
 سمره می کردند و در حالت عدم و بسیار استعمال میکردند و درین راه در چشم خود و استعمال درین میکردند
 یک روز در میان و سمره میکردند بر عایت عدد طاق و در دست می داشتند ابتدا کردن از جانب
 راست در شانۀ کردن و تعلین پوشیدن و طهارت کردن و در سمره کار و نظری کردند در آئینه و در
 سفر از آن حضرت جدائی شد چنانچه پیشتر شمشیر و سمره و آن و آئینه و شانه و مقراض و سواک و
 سوزن و برشته و آن حضرت صلح سواک میکردند پیشتر سسه بار پیش از آنکه بخواب روند و بعد خواب بچنان
 بهیچدی میخواستند و وقت برآمدن برای نماز صبح و آن حضرت صلح حجامت می کردند یعنی خون میکشیدند
 و آن حضرت مزاج میکردند و می گفتند در مزاج مگر خنی راست یکبار شخصی میخواست آن حضرت را آند و گفت یا
 رسول الله سوار کن مرا ^{و در آن وقت} انگشتری فرمودند سوار کنم ترا بر یکچه ماده شتر گفتند تا چه مرا نتواند برداشت آن زمان
 ویرا گفتندی باشد شتر مگر یکچه ماده شتر دیگر بار زنی بخندست آن حضرت صلح آند و گفت یا رسول الله شوهر
 من بیمار است و وی حضرت را صلح می طلبید فرمودند همانا شوهر تو آنست که در چشم وی سفیدی است مراد
 آن حضرت صلی الله علیه و سلم سفیدی میگوید چشم بود و آن زن سفیدی ندیدم که مانع نظر باشد فهمید پس
 بازگشت آن زن و یکبار چشم شوهر خود شوهرش گفت ترا چه شد که چشم من میکشانی گفت خبر داده
 مرا آن حضرت صلی الله علیه و سلم که در چشم تو سفیدی است شوهر گفت یکچس نیست الا در چشم وی سفیدی است
 و زن دیگر بخندست آن حضرت صلی الله علیه و سلم عرض کرد یا رسول الله و ما کن بجناب خدا آنتهاست
 تا مرا در بهشت داخل کند فرمودند ای ام فلان در بهشت هیچ پیر زال داخل نخواهد شد پس آن زن گریه
 کنان از مجلس آن حضرت صلی الله علیه و سلم بازگشت فرمودند او را خبر دهید که داخل نخواهد شد در بهشت
 و حالت پیری یعنی از سر نوجوان خواهد شد و در حالت جوانی در بهشت و آینه خدا تعالی میفرماید آنرا نشاء

من انشاء انجلنا من ابکار اعربا اتراکستنه این آیت بحسب اقتضای این حدیث چنین باشد که ما پیدا کنیم
 مومنات را پیدا کردن دیگر یعنی در شریک اگر دانیم ایشانرا دختران جوان والد علم آنحضرت صلی الله علیه
 وسلم نخست در عقد نکاح آوردند خدیجه بنت خویلد را و سابقا این قصه مذکور شد بعد از آن سوده بنت
 زمعه را و وی نیز یک آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش از آنحضرت خواستند که طلاق دهند وی را پس
 نوبت خود بجا نشد و او گفت مرا بمرادان پیچ کار نیست مقصود من آنست که بر آنگونه شوم در ازواج
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از آن عائشه بنت ابی بکر صدیق را بکلیح آوردند در مکه پیش از هجرت
 بدو سال و بقولی پیش از هجرت بسه سال در ماه شوال و وی آنوقت شش ساله بود و هم بستر ساختند
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در مدینه در ماه شوال سال دوم از هجرت و وی نه ساله بود و آنحضرت
 وفات یافتند و وی هر دو ساله بود و وی وفات یافت بدینهمه رمضان سینه پنجاه و هشتم دور
 بقیع مدفون شد و غیر این نیز نقل کرده اند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم هیچ کبر را بجز عائشه تزویج
 نکرده اند و کنیت وی ام عبد الله است بعد از آن حفصه بنت عمر فاروق را بکلیح آوردند و رایتی آمده
 که آنحضرت ویرا طلاق دادند پس نازل شد جبرئیل و گفت که خدایتعالی شمار ایمن را بد که رحمت کنید
 ویرا که حفصه بسیار روزه دار و نمازگزار است و بر رایتی آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم رحمت کردند
 بجهت مهربانی بر عمر رضی الله عنه والد علم و بکلیح آوردند ام حبیبه بنت ابی سفیان را و وی در آنوقت
 در حبشه بود و مهر داد او را از طرف آنحضرت صلی الله علیه وسلم نجاشی پادشاه حبشه چارصد دینار و متولی
 بکلیح او شد عثمان بن عفان و بقولی خالد بن سعید بن العاص و وفات یافت سال چهل و چهارم و بکلیح
 آوردند ام شکبه را و وفات وی سال شصت و دوم واقع شد و در آخرین ازواج آنحضرت ست
 صلی الله علیه وسلم در وفات و بقولی آخرین همه میمون بوده ست و بکلیح آوردند زینب بنت جحش را
 و وی دختر عمه آنحضرت بود و او را در عقد نکاح زید بن الحارثه مولی آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از آن که طلاقش
 داد و آنگاه در ازواج طاهرات داخل شد و وفات یافت بدین سال بیستم و وی اولین ازواج آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم در وفات بعد از آن حضرت صلی الله علیه وسلم و اولین کسی ست که برداشته شد بر
 نفس مراد از نفس آنست که بر جنازه چوبی چند مضبوط ساختند بشکل گمواره تا با ستر تریا شد و بکلیح
 آوردند جویریة بنت حارث را و وی در غزوة بنی مصطلق اسیر شده بود پس در حصه ثابت بن قیس

بیان ازواج و احباب آنحضرت صلی الله علیه وسلم

افتاد او مکاتبش ساخت پس بخدمت آنحضرت آمد تا چیزی از مبلغ کتابت سوال کند و او زن خوش شکل بود آنحضرت فرمودند که یا ننگم بهتر ازین ادا کنم از جانب تو مال کتابت و بزنی خواهی تراوی باین معنی راضی شد پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن مبلغ او ساختند و بنکاح آوردند و وفات یافت سال پنجاه و ششم و بنکاح آوردند و شفیع را و وی از اولاد حضرت نارون بود و پسر شد و در غسنه و به حبیب پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنرا و اش کردند و از او کردن مهر او ساختند و وفات یافت سال پنجاه و ششم و بنکاح آوردند و میمونه را و وی غاله خالد بن الولید و عبد الله بن عباس است وفات یافت هجده سال آنحضرت آنجا او را بنکاح آورد و ده بود و نام آن موضع سرفست سال پنجاه و یکم و بقولی سال شصت و ششم و بر تقدیر اخیر آخر از و اوج آنحضرت صلی الله علیه و سلم باشد و وفات داین جماعه مذکور است آنانند که آن حضرت صلی الله علیه و سلم از سر ایشان انتقال کرده بودند و ایشان بعد از آن حضرت صلی الله علیه و سلم باقی مانده بودند و غیره و بنکاح آوردند و زینب بنت خویمه را سال سوم از هجرت و نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم زنده نماند مگر آنکه دو ماه یا سه ماه آنگاه وفات یافت و بجز ایشان جماعه بودند که آن حضرت صلی الله علیه و سلم را بنکاح آوردند یا خطبه کردند و این امر با انجام نرسید از آنجمله فاطمه بنت ضحاک آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را بنکاح آوردند و چون آیه تنخیم نازل شد وی را خیر کردند و در آنکه در صحبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم باشد یا دنیا اختیار کند وی دنیا را اختیار کرد پس آنحضرت او را جدا ساختند بعد از آن پیشک شتر التقاط میکرد و گفت من بدختم که اختیار کردم دنیا را و از آنجمله شتر آف خواهر و حیمه کلی بزرگ خواستند او را و دخول نکردند و خود که بنت هزلی و وی همان است که بخشیده نفس خود را با آن حضرت صلی الله علیه و سلم یعنی بغیر مهر و بنکاح آمد و بقولی بخشیده نفس خود را شریک بود و او شامه چونیه گویند چون آنحضرت خواستند که دست بوی رسانند گفت احواف بالیده منک بخدای پناهیم از تو پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم مفارقت کرد و بگذر عمره بنت یزید و زنی از غفار و عاتیه بنت ملیحان و اینهمه را طلاق دادند قبل از دخول و بنت الصلت و دو همرو پیش از آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوی نزدیک شوند و زنی دیگر چون آن حضرت خواستند که نزدیک شوند فرمودند هبی لی نفسک نفس خود بمن ده گفت هیچ زن و نسبه نفس خود را به بازی میسر نکرد آنحضرت او را جدا ساختند و خطبه کردند و زنی را پس پدرش گفت که وی داغ سفید دارد و بوی هیچ علت نبوی چون رجوع کرد داغ سفید یافت و خطبه کردند و زنی را از پدرش وی صفت وی بیان کرد و گفت زیاده

ازین آنست که گاهی بیمار شده است فرمودند اورا نزد یک خداوند خیر نیست پس ترک کردند و بود مهر
ازدواج آن حضرت پانصد و پنجم هر زنی را و این قول صح احوال است که رقیبه و ام حبیبه چنانکه گذشت
از اولاد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کی قائم است و کنیت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
نجم وی بود پس آنحضرت را ابوالقاسم میگفتند و عبد الله که طیب ظاهر بود و لقبی است بقولی طیب
غیر ظاهر بود و زینب و رقیبه و ام کلثوم و فاطمه و فاطمه و زینب و دختران آنحضرت صلی الله علیه و سلم بودند این
پسران هر دینش از اسلام در طفولیت و دختران وقت اسلام دریافتند و مسلمان شدند و این جماعه
همساز بطین خدمت بوند بعد از ان از بطین ماریه قبطیه در مدینه ابراهیم پیدا شد و طفل سهفتاد و روزه شده
در گذشت و بقولی هفت ماهه بقولی هیزده ماهه و اولاد آنحضرت همه در حیات آنحضرت صلی الله علیه
و سلم وفات یافتند الا فاطمه که وفات وی بعد آنحضرت بود بیش ماه پس زینب و نکاح ابی العاص
بود برادر برای وی پسری علی نام که در حالت صغر در گذشت و دختری امانه نام که چون جوان شد
امیر المومنین علی او را نکاح آورد بعد از فاطمه و بعد علی غیره بن نوفل بن الحارث بن کلاب آورد و از وی
پسری زاد یکی نام و فاطمه رضی الله عنها و نکاح امیر المومنین علی بود برادر برای وی حسن و حسین و
رقیه و زینب و ام کلثوم حسن و صغر در گذشت و رقیبه نیز بمثل بلوغ در گذشت و زینب اعبده الله
بن جعفر بن کلاب آورد پس برادر اسد و اسد پسری علی نام و نزدیک وی بمسرد و ام کلثوم را
بن کلاب آورد امیر المومنین عمر پس پسری زید نام برای او برادر و بعد عمر بن عبد المطلب و زنی خواست
بعد از وی محمد بن جعفر بعد از اسد عبد الله بن جعفر و رقیبه برنت آنحضرت صلی الله علیه و سلم نزدیک
امیر المومنین عثمان رضی الله عنه بودند پس برادر برای او پسری عبد الله نام و صغر بن گذشت و رقیبه
وفات یافت روزی که زید بن الحارث بشارت فتح بدر بدین آورد پس عثمان بعد از وی بن کلاب آورد
ام کلثوم را و وی نیز و بعد عثمان متوفی شد و راه شعبان سال نهم و پیش از عثمان رقیبه نزدیک عتبه
ام کلثوم نزد یک شمشیر بود پس ان ابولهب بودند اسامی اعمام و عجات آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم حارث و عثمان و زینب و حمزه و عباس و ابوطالب و عبد الله و عثمان و عثمان و عثمان و عثمان
و ابولهب و صفیه و عاتکه و ارقم و ام کلثوم و امیمه ازین جماعه اسلام آوردند و پس از حرمه و
عباس و صفیه اسامی و ابی آنحضرت صلی الله علیه و سلم زید بن الحارثه پسری اسامه و ابان

و ابوبکر شمشادوی در بدر حاضر بود و روزی که عمر رضی الله عنه خلیفه شدند وفات یافت و اندیشه و شوق آن
 بقولی ویرا آنحضرت مسلم وارث شده بود و نماز پذیر خود و بقولی ویرا از عبد الرحمن بن ابی بکر بنی امیه
 کردند و بنی تاج ویشار و او را عمر بنیون کشتند و ابو رافع ویرا عباس بنجدست آن حضرت صلی الله علیه
 و سلم گذرانیده بود و وقتی که خبر اسلام عباس رسانید آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را آزاد ساختند و در نکاح
 وی دادند سلی را که مولا آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود پس از وی پسری متولد شد عبد الدنام که نویسنده
 امیر المؤمنین علی بود و ابو موسی بنی و فضا که وی بتمام وفات یافت و رافع این جماعه مذکورین را آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم آزاد کرده بودند و در غم که او را رافع جدائی گذرانیده بود و وی کشته شد و در غم وادی
 القری و کرد کرده و او را سهوفه بن علی یامی پیشکش فرستاده بود آنحضرت او را آزاد ساختند و زید عبد مال
 بن یسار و عتید و طهمان و ثور قحطی از هدیه مقوس و واقف یا ابو داود و هشام و ابو بصیر وی از قبیله بود
 و روز خیمین او را آزاد ساختند و ابو بصیر بن احمد نام و ابو عتید و سفینه که نخست غلام ام سلمه بود و بعد از آن
 او را آزاد کرد و شرط نمود ما و ام که زنده باشد خدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم کند گفت اگر کشته و نمیکوی نیز خدمت
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بنیکوم و ابو بصیر و آنحضرت که حدیث میگفت شتران را و ابوالانامه و بعض اهل پیشین
 ازین شمرده اند اسامی **کثیرگان** آنحضرت صلی الله علیه و سلم نامی و ام رافع و وضوی و ایمنه و ام ضمیر
 و اریه و بشیر بن ام ایمن که بر کت نام داشت و در کنار داشته بود آنحضرت را صلی الله علیه و سلم شوش
 کس از بنی قریظه و میمونه بنت سعد و خنجره و خویله اسامی **ثواریان** آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 بن مالک و بن شد و استمار دختران حارثه و بنی حبه بن کعب سلی و عبد الله بن سعید و عقبه بن عامر و بلال و
 شحر و و مخرباذ و مخبر که برادر زاده یا خواهر زاده نجاشی بود و بکیه بن شد اخیشی و ابو ذر غفاری اسامی
 و **کاهسپانی** کنندگان آنحضرت صلی الله علیه و سلم سعد بن معاذ و زید جراح است که در ذلوان بن
 عبد قیس و محمد بن مسلمه انصاری روز احد جراح است که در ذلوان بن سعد بن اسبه
 و قاص و ابی ایوب و بلال و وادی القری و چون این آیه نازل شد و الله یقیمکم من الناس
 موقوف داشتی که کسی نگاهبانی کند اسامی **انجلیان** آنحضرت صلی الله علیه و سلم بجانبیا و شامان
 روزگار عمر و بن امیه را بنویسند و نجاشی لقب کسی است که بادشاه حبشه باشد و نام وی حمزه
 بود و ترجمه حمزه بزبان عربی عطیه باشد پس نهاد نامه آنحضرت را صلی الله علیه و سلم بر دو چشم خود فرود

این چهارم و شش
 از بنی امیه است

فصل در بیان
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم

فصل در بیان
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم

فصل در بیان
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم

فصل در بیان
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم

آمد از تخت و نشست بر زمین اسلام آورد و وفات یافت در ایام حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم سال نهم
 پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم غایتی بر وی نماز جنازه گزارد و در حقیقتی را بسوی پادشاه روم دوی هر قل نام داشت
 پس ثابت شد نزدیک وی بدلائل نبوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و قصد اسلام کرد و قوم وی با وی رفقت
 نکردند و ترسید از آنکه اگر اسلام آورد سلطنت او نماند پس باز ماند از اسلام و عبد الله بن عذافر را بسوی کسری
 پادشاه فارس پس کسری پاره پاره کرد نامه آنحضرت را پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند خدایتعالی
 پاره پاره کناد پادشاهی او را پس عتقیب کشته شد و حاکم ابن ابی بلتع را بسوی مقوقس فرستاد و
 مقوقس لقب کسی است که مصر و اسکندریه در تصرف او باشد پس نزدیک آمد با سلام و هدیه فرستاد و بحدت
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم باریه تبلیه و شیرین و استرسفید که دلالت نام داشت و لقبی که هزار دینار و
 بیست جامه نیز و عمر و بن العاص را بسوی جعفر و عبد الله پسران جلدی پادشاهان عمان پس هر دو مسلمان
 شدند و مانع نیامدند عمر و را از آنکه از رحمت زکوة گیرد و در میان ایشان قضا کند پس عمر و در میان ایشان
 می بود تا آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم وفات یافتند و سلیمان بن عمر و را بسوی هوزة بن علی رئیس پیام
 پس وی اگر ام سلیمان کرد و بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفتم فرستاد که چه نیک جیسی است آنچه
 شما بسوی وی میخوانید من خطیب قوم خود و شاعر ایشانم پس مرا بعضی تصرف در امر خلافت دهید پس
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم قبول نه فرمودند و هوزة مسلمان نشد و شجاع ابن وهب را بسوی حارث عسانی پادشاه
 بقاء که شهریت از شام پس بر تافت نامه آنحضرت را صلی الله علیه و سلم گفت من بالشکر دانه آن جهت می
 پادشاه روم از من میمنع کرد و مهاجرین امیه را بسوی حارث جمیری درین فرستاد و علام بن اضری را
 بسوی منذر بن سادی پادشاه بحرین پس مسلمان شد و اکوموسی اشعری و معاذ بن جبل را بسوی یمن پس
 مسلمان شدند رحمت یمن و پادشاهان ایشان بغیر قتال **اسامی نویسندگان** آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم خلفا را رابعه و عامر بن فهیره و عبد الله بن ارقم و ابی بن کعب و ثابت بن قیس بن شماس
 و خالد بن سعید و حنظله بن ربیع و زید بن ثابت و معاویه و شریک بن جهمه **اسامی شجای آنحضرت**
 صلی الله علیه و سلم یعنی آنکه بزیادت عنایت مخصوص بودند خلفای اربعه و حمزه و جعفر و ابی ذر و مقداد
 و سلمان و حذیفه و عبد الله بن مسعود و عمار و بلال **اسامی عشره مبشره** خلفای اربعه و سعد بن ابی
 وقاص و زبیر بن العوام و عبد الرحمن بن عوف و طلحة بن عبید الله و ابی عبیده بن الجراح و سعید بن

اشعری مدینه
 جیسی بنیدین
 جیسی که از او
 سوار آن حضرت
 علی بودند

فاسمی
 نویندگان
 آنحضرت

فاسمی
 مخصوصان
 آنحضرت
 فاسمی
 مبشره

ع چون میگفتند و عصای باریک که او را مشوق میگفتند و چهار کمان و یک تیرش و تیری که بر روی
 صورتش کس ساخته بود و نیز خدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بهم بدیده آمد آنحضرت صلعم در وقت خود را
 بروی نهادند پس آنصورت معدوم شد آنس گفت رضی الله عنه اقل و فیصحه ششم آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم از بیم بود و در میان نعل و قمیصه چند حلقه سیم بود و قمیصه چیریست که نزد یک قبض از سیم و جز آن
 سازند و نعل چیریست که بجانب باریک شمشیر از سیم و غیر آن سازند و پیش آنحضرت دوزره بودند که آنها
 را از سلاح بی قیافه بدست آوردند یکی سحریه و دیگر فضا و زهری بود که او را زوات انصول میگفتند پوشیدند آنرا
 در روز حنین و گویند که نزدیک آنحضرت صلی الله علیه و سلم زره حضرت داود علیه السلام بود آنکه ایشان روز
 قتل حالوت پوشیده بودند و پیش آنحضرت خودی بود که او را دلو بسورخ میگفتند و پیش آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم کمر بندی بود از اویم در کس حلقه از سیم و ایشان آنحضرت صلی الله علیه و سلم سفید بود و چون آنحضرت
 وفات یافتند گذاشتند و دو جامه چیره چیره نوعی است از جامه های یمن و ازاری بمای و دو جامه شحمای و
 قمیصی شحمای و قمیصی سحوی و چوبینه و قمیصه یعنی چادر ملدار و کفی سفید و چکر کوفه و غیره بلباسه سیاه چهار و
 طافی رنگین پوشش و پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم طافی از جرم بود که در وی می نمیدادند آینه و شانه حاج
 و سره دانه و قراض و سواک و فرش آنحضرت صلی الله علیه و سلم از جرم بود و شوشان بجای پنبه لبیب حرام
 بود و وقتی بود که سه موضع بصیفاح سیم مضبوط ساخته بودند و پیاله از سنگ آوندی کلان از صندل در رو
 حنا و صندل سیاه منته تا آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنرا بر سر می نهادند و وقتی که در سفر از حرارت می یافتند و پیاله نو
 از شیشه آوندی بود و میا بر سبغ غسل از صندل و پیاله بود کلان و پیانه بود که بوی صدقه فطری بهیروز و در چهار
 حصه صلح بود و انگشتری بود از اویم که نگین وی هم از گوهر بر آن کلمه محمد رسول الله کنده بودند و بقلوی و در آن آهن
 بود و جای وصل نگین با حلقه بچم مضبوط کرده بودند و بجای برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم دو موزه ساده و پیته
 فرستاده بودند پس آن حضرت صلی الله علیه و سلم پوشیدند آنها را و آنحضرت صلی الله علیه و سلم را گویی بود سیاه
 و عامه که او را صحاب میگفتند و پیش آنحضرت دو جامه بود و زهره برای نماز جمعه بهر آن جامه که سازند ایام
 می پوشیدند و رمال بود که می بالیدند آنرا بر روی بعد وضو از جمله **عجرات** آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم قرآن است و او بزرگترین حجر ناست هیچ بشری مثل یک سوره از آن نتواند آورد و خبر داد از اخبار
 گذشته آئینه مطابق واقع و از آنجا مشرق صدر است که در زمان خروسانی ملائکه سینا آنحضرت صلی الله علیه و سلم نگاه داشتند

طایفه حسن
 علی بن ابی طالب
 حسین بن ابی طالب
 زین العابدین
 علی بن ابی طالب
 علی بن ابی طالب

آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم

و آنرا بجملة آنست که استقامت نمودن پس بیوسه سیه که حضرت یاران می آمدند از آن دعا و دفع باران کردند پس
 منقطع شد سیاحت فی النجاشی و آنرا بجملة آنست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دعا کردند بر عتیه بن ابی اسب
 بهرگاه پس او را شیرینشت و در روز را را از کوفه شام و آنرا بجملة آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم عمرانی را
 دعوت فرمودند باسلام گفتند که گواه هست بر آنچه میگویند فرمودند آری این درخت گواهی خواهد داد بعد
 از آن درخت را طلبیدند پس پیش آمدند و گواهی خواستند که گواهی دادند و نیت بعد از آن بجای
 خویش رجوع کرد و آنرا بجملة آنست که امر کردند در درخت را که جمع شوند پس حج شدند بعد از آن متفرق شدند
 و آنرا بجملة آنست که امر کردند انس را که بروی وی درختی چند را خراب بگوید ایشان را که آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم پیغمبر نبیند شمار که فرایم کنید پس بهم آمدند پس چون از قضای حاجت فارغ شدند فرمودند پس
 را که ایشان را بگوید که بجای خویش بروند پس بجای خویش رفتند و آنرا بجملة آنست که آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم خواب رفتند پس درختی را کافه کافه نزدیک آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمد و پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 استاد چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیدار شدند اصحاب قصه را عرض رسانیدند فرمودند که این درختی است که اذن خواب
 از پروردگار خود که سلام کند بر من پس خلافتی عالی او را اذن داد و آنرا بجملة آنست که سلام کردند بر آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم سنگ و درخت و در آن شبها که آنحضرت صلی الله علیه و سلم میخواب شدند که السلام علیکم
 یا رسول الله و آنرا بجملة آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند که من می شناسم سنگی را که در کعبه بر من
 سلام میکرد پیش از آنکه میخوابم و آنرا بجملة آنست که چون برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم منبر ساخته شد
 ستمی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بروی تنبیه کرده خطیب فرمودند تا له و فربا در و آنرا بجملة آنست که پیش گفتند
 سنگی که در دست آنحضرت صلی الله علیه و سلم و چنین طعنه گفت و آنرا بجملة آنست که کافران برای
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم در گوشه بزم فرستادند و ندانید خبر کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم را آن بزرگوار که
 زهر است و آنرا بجملة آنست که شری پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم شکایت کرد که با کان او علف کم میدهند
 و کار بسیار میفرمایند و آنرا بجملة آنست که ماده آهوی خدمت آنحضرت الناس کرد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 ویرا از قید غلام کنند تا شیرو بدرد و بچه خود را بعد از آن باز آید پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را خلاص ساختند
 و او بشمار استینا ملطاف کرد و آنرا بجملة آنست که خبر کردند روزی که فلان کافر با شما کشیده خواهد شد فلان آنجا
 پس حجاب و کرد و یکس از ایشان از آن فلان که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر است و این فرموده بودند

کتاب
 در فضیلت
 آنحضرت
 صلی الله علیه و آله
 و سلم
 در فضیلت
 آنحضرت
 صلی الله علیه و آله
 و سلم
 در فضیلت
 آنحضرت
 صلی الله علیه و آله
 و سلم

آنحضرت صلی الله علیه و سلم و از آنجمله آنست که آنحضرت فرمودند من را از یک صلح خود موقوفه
 خندق پس همه سپهر شدند و طعام زیاد بود و از حال اول و از آنجمله آنست که توشه لشکر با کثرت رسید پس
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم جمع فرمودند بقایای توشه و دعای برکت کردند بعد از آن قیمت کردند و از آن
 در میان همه لشکر پس کفایت کرد همه را و از آنجمله آنست که آورد ابوهریره بخدمت آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم یک شمشیر و گفت یا رسول الله دفاع کن برای من درین خرابه برکت پس دعا کردند ابوهریره
 گفت از او را نماند که در دم و هر چند بر می آوردم تمام نمیشد چندین وقت در راه خدا صرف کردم و همیشه
 از آن میخوردم و میخورانیدم تا آنکه عثمان رضی الله عنه کشته شد آنگاه برکت معفو گشت و از آن جمله
 آنست که آن حضرت صلی الله علیه و سلم دعوت کردند اهل صفه را برای یک پیاله از شیر یا آب و هر چه رضی الله
 گفت که پیش می آیدم و متفرض میشدم تا آنکه میخوانند تا آنکه بفرماستند قوم و بنود در پیاله مگر آنکه در کنار
 و سه پس آن حضرت صلی الله علیه و سلم آن را جمع کردند یک لقمه شد آنرا بر انگشتان خود نهادند و
 فرمودند بخور برکت نام خدا گفت ابوهریره قسم بخدا که میخورم از آن تا آنکه میسر شد و از آنجمله آنست
 که جاری شد آب از میان انگشتان آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا آنکه قوم آشامیدند و وضو کردند و
 ایشان هزار و چهار صد کس بودند و از آنجمله آنست که آوردند خبثت آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیاله که
 در وی فی الجمله آب بود پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم خواستند که انگشتان خود را در آن پیاله بزنند
 وی گفت ای کاش نکرد پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم چهار انگشت در آن نهادند و فرمودند در آن بیامید پس
 همه وضو کردند و ایشان میان هفتاد و هشتاد بودند و از آنجمله آنست که در غزوة تبوک وارد شدند
 ابی اندک که یک کس را سیراب کند و لشکر کشته بود پس شکایت کردند بخدایت آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم پس گرفتند تیری از ترکش خود و فرمودند ملین تیر را در آن آب بچکانند پس جوش زد آب و سیراب شدند
 اهل لشکر و ایشان همی هزار کس بودند و از آنجمله آنست که شکایت کردند قومی بخدمت آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم که آب چاه ایشان شورست پس رفتند آنحضرت صلی الله علیه و سلم با جماعه از اصحاب تا آن که
 ایستادند بر چاه ایشان و آب دهن خود انداختند در آن چاه پس جاری شد آب شیبین هر چند آب
 می کشیدند منقطع نمی شد و از آنجمله آنست که آورد زنی بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم کوک خود را
 که کل شده بود پس دست رسانیدند بر روی پس هوا گشت مهوی سرد و در شد بیمار سه او و اهل

پیام آن را شنید پس آورد زنی از اهل آنجا کوک خود را نزد یک سبیل کذاب و ادوست رسانید
 بسم او پس آن کوک کل شد و آن علت در نسل وی باقی ماند و از آن جمله آن است که بنگست
 روز بد شمشیر محکاشه پس عطا کردند آن حضرت صلی الله علیه و سلم پنج پیچمه پس گشت آن پنج شمشیر
 و مانند نزدیک او و از آن جمله آنست که در خندق پشت پیش آمد که هر چند گلدی زدند و در و س افتخاری کرد
 پس آن حضرت صلی الله علیه و سلم بدست خودش زدند پس گشت تل که از سیم باشد و از آن جمله آن است
 که دست رسانیدند بیای ابلی را تل که شکسته بود پس درست شد و گویا پنج گاره بیاری نداشت و مجزاست
 آن حضرت صلی الله علیه و سلم از آن زیاد تر اند که کتابی اعطای آن کنند و دیگری جسمی نماید و فوات
 یافتند آن حضرت صلی الله علیه و سلم بعد از آن که نبضت و سبیل رسیده بود و در غیر این نیز روایت
 کرده اند و در زو و شنبه و قتی که گرم شد چاشت چهارم از پنج و از دهم از پنج و از دهم از پنج و از دهم از پنج
 و در فوج شدند شب چهارم شنبه و چون نزدیک شد موت یوز نزدیک آن حضرت صلی الله علیه و سلم بیاید
 آپس داخل میکردند در وی دست خود را فرس میکردند بوی روی خود را می فرس میزدند اللهم ارحمنا علی
 سکران الموت خداوند امداد کن مرا ای شقیتهای مرگ و چون مقبول شدند عافران آن حضرت صلی الله علیه
 و سلم را بجا در جبهه پوشیدند و بقولی و شتگان این چادر را انداخته بودند و در آنوقت بعضی اصحاب از فرط
 بی طاقتی انکار موت آن حضرت صلی الله علیه و سلم کردند و این از عجز و منقول است و عثمان رضی الله تعالی عنه
 گنگ شد و علی کرم الله وجهه با مانده شد و در محراب سبکس ثابت تر از عباس و ابوبکر صدیق رضی الله
 تعالی عنهما نبود بعد از آن مردمان از دروازه حیره شنیدند که آن حضرت صلی الله علیه و سلم غسل ندیدید
 زیرا که آن حضرت صلی الله علیه و سلم طاهر و مطهر اند بعد از آن آوازه دیگر شنیدند که آن حضرت را غسل دیدید که
 گویند حرف اول شیطان بود و چون حضرت و خضر علیه السلام تعزیت اصحاب کردند این کلمات را در سینه
 الله عز و جل برین کلمات صحیفه و فطامین کلمات و در کاین کلمات فائت فبالحق فبالحق فبالحق فبالحق فبالحق
 انصاب من حرم الثواب طعنیش آنکه نزدیک خدا تعالی دلاست از هر صیبت دعوی است از
 هر پیرنده و نادانی است از هر فوت شونده پس بر خدا اعتماد کنید و بسوی وی رجوع نمائید بحقیق صیبت
 زده آنست که از ثواب صیبت محروم شود و اختلاف کردند اصحاب در آنکه در حال غسل جامه یا از تن
 آن حضرت صلی الله علیه و سلم برکشند یا با جامه یا غسل دهند پس خدا تعالی بر ایشان خواب را مسلط کرد

و در وقت
 شریف

